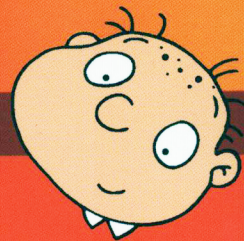




۲۷

فسقلی‌ها



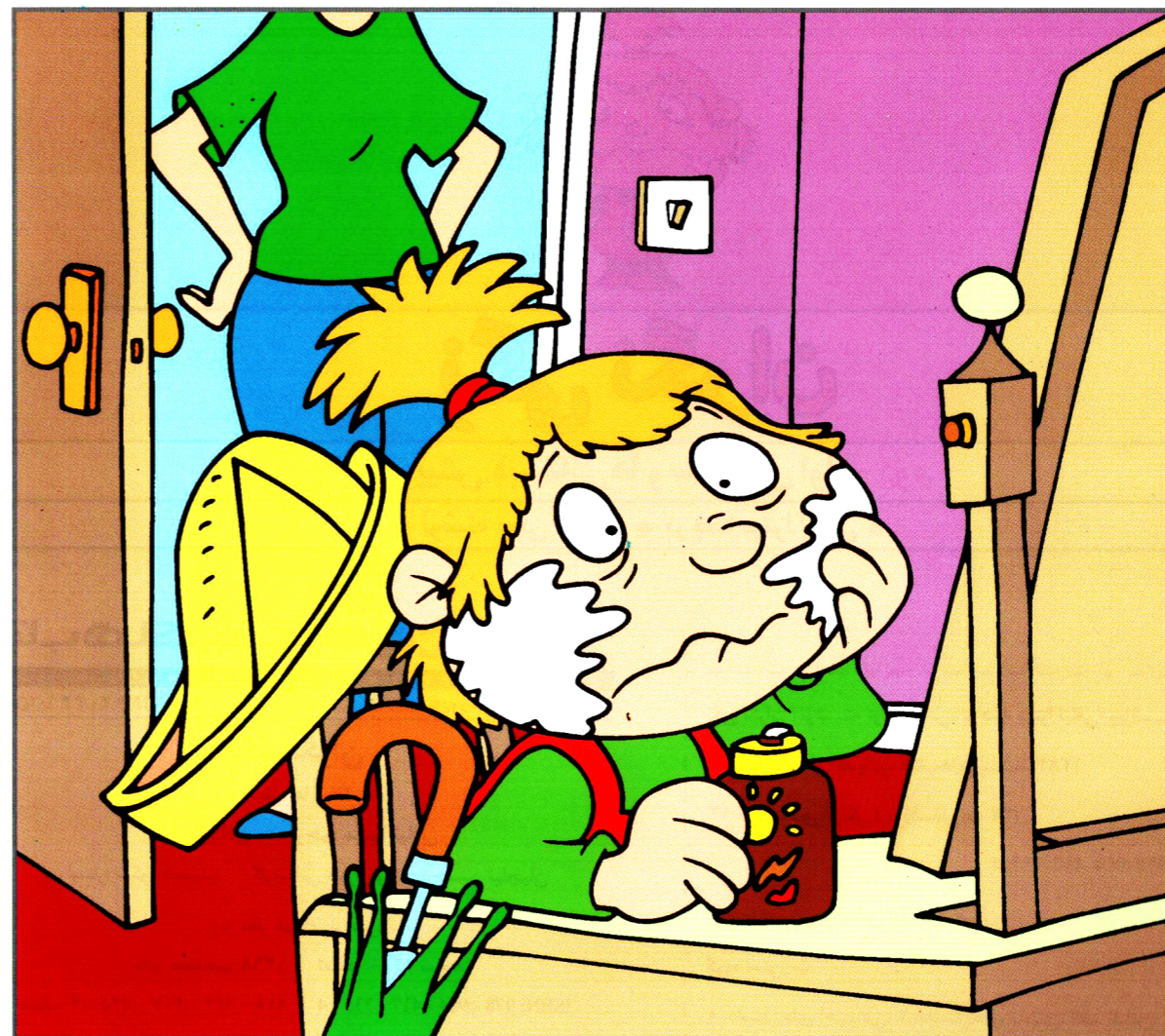
# نِگی نگران

تونی گراس • بازآفرینی شکوه قاسم‌نیا • ترجمه‌ی میترا لبافی

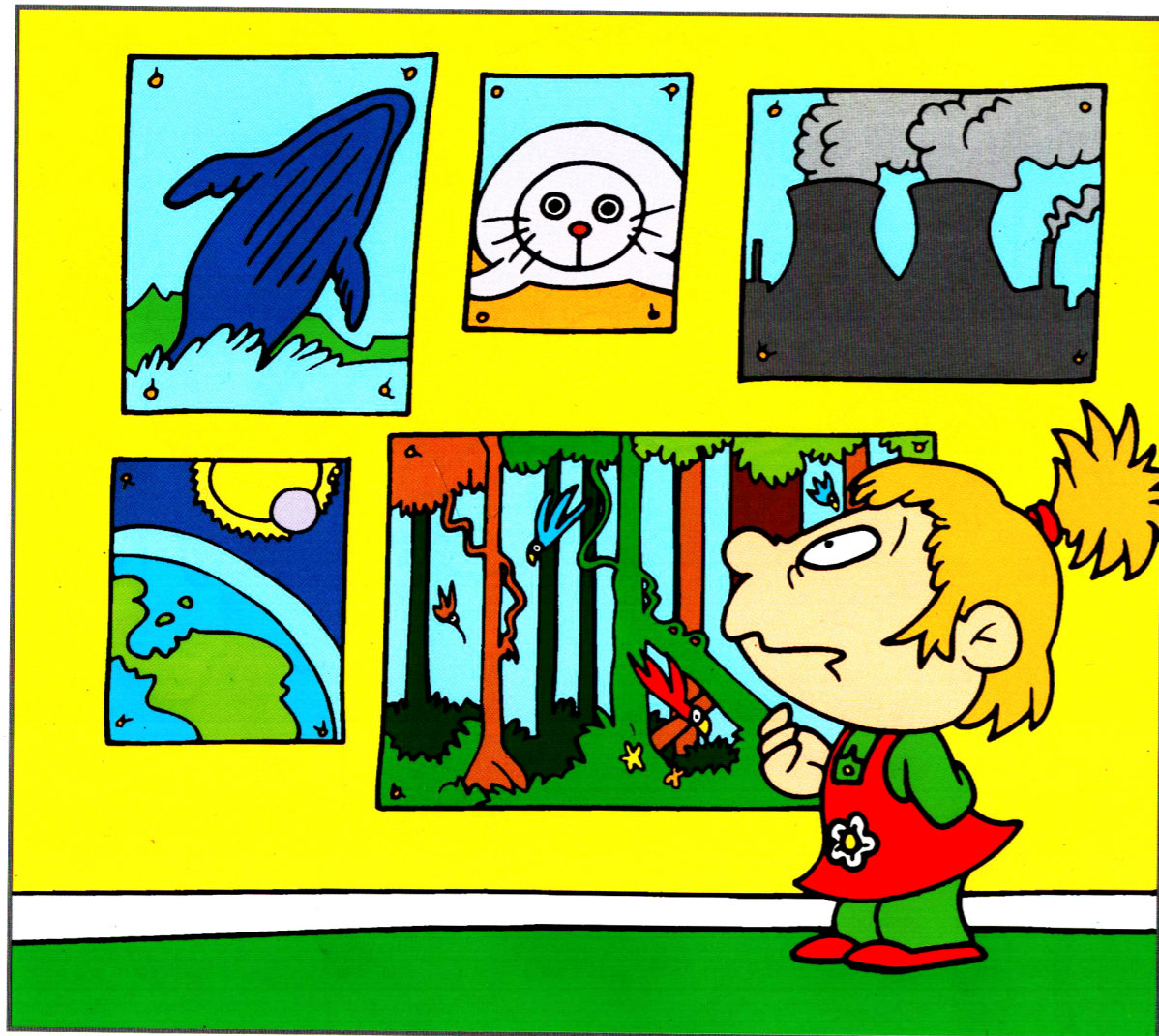


برای پیش‌دبستانی‌ها و سال‌های اول و دوم





نگی همیشه نگران بود.  
وقتی می خواست به پیاده روی برود، نگران بود که باران بیارد.  
مادر می گفت: «امروز هوا آفتابی است!»  
آن وقت نگي نگران می شد که آفتاب پوست صورتش را بسوزاند.  
بعد هم کرم ضد آفتاب را روی صورتش خالی می کرد.



اگر به جشنی دعوت می شد، نگران بود که زودتر یا دیرتر از بقیه برسد.  
خلاصه او برای همه چیز نگران بود. نگران بود که شاید هوا آلوده باشد، شاید موهای سرش بریزد، شاید توی خوراک لوبیایش آشغال باشد،...  
حتی نگران بود که برای صبحانه چه بخورد، چه نخورد. مادر همیشه به او می گفت:  
«این قدر نگران نباش، نگي!» اما بی فایده بود. نگرانی های نگي تمام نمی شد.